

پول و احکام فقهی آن

فیاض قرائی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۳/۱۰/۱۹

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۵/۴/۵

چکیده

پول یکی از موضوعات بسیار مهمی است که فقیه بدون شناخت ماهیت امروزی آن، نمی‌تواند درباره آن حکمی صائب صادر کند. از آنجا که پول طی چهارده قرن دچار تغییرات بسیاری شده و ماهیت پول امروز، اساساً متفاوت از ماهیت پول چهارده قرن پیش است، بالتبع احکام آن نیز دچار دگرگونی اساسی می‌شود. از این رو، در این نوشتار ابتدا برای شناخت موضوع پول و ماهیت آن به دلایل و انگیزه‌های پیدایش پول در طی تاریخ اشاره شده است تا نوع ارزش پول روشن شود. سپس با توجه به ماهیت پول و نوع ارزش آن، به نوع احکام راجع به پول، از جمله حکم ربای معاملی و ربای قرضی نسبت به پول امروز و حکم خمس و زکات پول امروز پرداخته شده است. مطالب مذکور در این نوشتار تحت عناوین شناخت پول (به عنوان موضوع حکم فقهی) و احکام آن مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها پول، ربا، بیع، خمس و زکات.

طرح مسأله

امروزه یکی از موضوعات مهم و کاربردی در فقه، مسأله پول است و نحوه نگرش به پول در چگونگی حکمی که فقیه بر آن جاری می‌کند، می‌تواند تأثیر به‌سزایی داشته باشد. پول از جمله موضوعاتی است که فقیه امروز باید آن را به خوبی بشناسد تا بتواند حکمی صائب در باره آن صادر کند (بر خلاف آنچه مشهور است که فقیه بدون توجه به شناخت موضوع حکم، فقط حکم خود را صادر می‌کند)،

چون تحولات شگفت‌انگیزی که طی تاریخ در پول رخ داده است نمی‌تواند بر حکم جاری بر آن بی‌تأثیر باشد و حکم فقهی که پول امروز را نشاناسد، نمی‌تواند حکمی صائب باشد چرا که او در حقیقت درباره پولی با ماهیتی چند صد سال قبل حکم صادر کرده است.

هدف این نوشتار، تبیین تأثیر تحولات عارض بر پول در احکام جاری بر آن است. به عبارت دیگر، می‌خواهد روشن کند که با توجه به این تحولات، حکم پول از چه جنبه‌هایی می‌تواند ثابت باشد و از چه جنبه‌هایی تغییر پیدا می‌کند. بنابراین، برای صدور حکم فقهی پول، اول باید به قدر ضرورت، موضوع پول را شناخت و سپس حکم صادر کرد.

۱. شناخت پول (به عنوان موضوع حکم فقهی)

پی بردن به ضرورت پیدایش و تحولات پول، در شناخت و تعریف موضوع پول حائز اهمیت است. بشر به تدریج در جریان زندگی اجتماعی پی برد که برآوردن نیازهایش در همه زمینه‌ها به صورت فردی امکان‌پذیر نیست و طبعاً برای برآوردن یکی از نیازهای مهم خود که نیاز اقتصادی بود نظام مبادله کالاهای خود با کالاهای دیگران و به عبارت دیگر مبادله کالا به کالا یا معامله پایاپای را ابداع کرد، اما این روش مبادله مشکلاتی به همراه داشت (نک: قدیری‌اصلی، پول، ۶-۷). از جمله این که:

الف - کسی که جنسی را برای مبادله می‌آورد می‌بایست کسی را پیدا می‌کرد که خواهان آن جنس باشد.

ب - عرضه‌کننده نیز می‌بایست طالب کالایی باشد که طرف مقابل برای مبادله آورده بود.

ج - اگر طرفین معامله همدیگر را می‌یافتند، وسیله سنجش و معیار ارزشی که کالاهای طرفین را بتوان با آن ارزشیابی کرد و برابر هم قرار داد وجود نداشت. برای مبادله یک رأس اسب با گوسفند، نظام روشنی برای متساوی کردن قیمت‌ها وجود نداشت. مثلاً نمی‌توانست اسب را به ده قسمت تقسیم و یک قسمت آن را که معادل یک رأس گوسفند بود معاوضه کند.

د- به این ترتیب، مثلاً یک گاو یا اسب وقتی قابل مبادله بود که واگذارنده متقابلاً احتیاج به ده رأس گوسفند داشته باشد.

این مشکل در مسائلی که کالایی و مادی نبودند نیز وجود داشت. مثل دستمزد خدمات طبی، که در این مورد به نقل از *اوستا* چنین آمده است: «خان‌خدای را درمان کنند به ارزش پست‌ترین ستور، دهخدای ده را درمان کنند به ارزش یک ستور میانگین، شهربان شهر را درمان کنند به ارزش بهترین ستور، شهریار کشور را درمان کنند به ارزش یک گردونه چهار اسبه» و دستمزد پزشکی که بیماری زن خان‌خدای (کدبانو) و زن دهخدای و زن شهربان و زن شهریار را چاره کند به ترتیب یک ماده خر، یک ماده گاو، یک مادیان و یک ماده شتر تعیین شده است (دهخدا، *لغت‌نامه*، ذیل ماده پول).

با توجه به مشکلات مذکور، ضروری بود که این نظام مبادله عوض شود و جای خود را به نظام دیگری بدهد که در آن، مبادله به راحتی صورت گیرد. به همین دلیل، اول کالاهایی که بیشتر مورد نیاز بودند معیار سنجش قرار گرفتند. مثلاً در هندوستان صدف، در ایران غلات و در حبشه بسته‌های فلفل و نمک معیار سنجش بودند، اما این نیز مشکلاتی به همراه داشت. بعضی مواد فاسد می‌شدند و برخی مکان وسیعی را اشغال می‌کردند و حمل و نقل آنها نیز مشکل بود. از این رو، متولیان امور در جستجوی واحد ارزشی برآمدند که هم ارزش بیشتری داشته باشد و هم حجم کمی را اشغال کند. تا این که، سرانجام فلزاتی مانند طلا و نقره که دارای چنین خواصی بودند به عنوان وسیله مبادله انتخاب شدند (نک: قدیری‌اصلی، *پول*، ۸).

بالاخره در زمان‌های بعد، رفته رفته ضرب سکه طلا و نقره توسط حکومت‌های مختلف مرسوم شد و حکومت‌های اسلامی نیز چنین سکه‌هایی ضرب می‌کردند. پس از آن دوره‌ای می‌رسد که حکومت‌ها بنا بر تحولات و مقتضیاتی، ناگزیر به انتخاب واحد پولی می‌شدند تا این که به تدریج ضرب سکه به صورت امروزی رواج یافت که در آن خود فلز دارای ارزش ذاتی نیست، بلکه ارزش خود را به طور اعتباری از قدرت اقتصادی و سیاسی حکومت وقت ضرب‌کننده کسب می‌کند.

هر چند ابداع پول کاغذی را به چینیان نسبت می‌دهند و تاریخ آن را به حدود قرن هشتم میلادی بازمی‌گردانند. لکن، اولین انتشار رسمی و عمومی اسکناس توسط پالمستراخ، بانکدار سوئدی و مؤسس بانک استکهلم، حدود سال ۱۶۵۰ میلادی صورت گرفت. او بدون آن که خود را موظف سازد که تمام سکه‌های مشتریان را در

صندوق ذخیره کند، رسید سپرده‌های مسکوک را به اوراق اعتباری تبدیل و سپس برای اولین بار نوعی اسکناس منتشر کرد که آن را به جای قبوض سپرده به جریان انداخت. تا این که در سال ۱۶۹۴ میلادی پارلمان انگلستان اجازه تأسیس بانک نشر اسکناس را صادر کرد (نک: قدیری اصلی، کلیات علم اقتصاد، ۱۹۱-۱۹۲).

بعد از ذکر اختصاری تاریخچه تحولات صوری پول، حال باید دید که ارزش پول به چه چیزی بستگی دارد؟ با دقت در مالیت و ارزش اشیا می‌توان دریافت که آنها بدون وجود انسان و بدون اضافه شدن به انسان، هیچ ارزشی نخواهند داشت، یعنی ارزش ذاتی اشیا، فاقد معنی و مفهوم است و اشیا از آن جهت دارای ارزش و مالیت می‌شوند که یکی از حوایج انسان را برآورده می‌سازند (نک: مطهری، نظری به نظام اقتصادی اسلام، ۶۲-۶۴). حال اگر به طور مسامحی، بدون در نظر گرفتن دقت‌های عقلی و از باب توسعه در مفهوم مالیت و ارزش ذاتی، قید اضافه شدن به انسان لحاظ نشود (که در عرف اجتماعی نیز لحاظ نمی‌شود) می‌توان ارزش و مالیت اشیا را به شرح زیر تقسیم بندی کرد:

الف - ارزش و مالیت ذاتی. آن چیزهایی دارای مالیت ذاتی هستند که انسان بر اساس طبیعت و طبع اولیه خویش به آنها نیازمند است. مثل خوردنی و آشامیدنی و ... این نوع مالیت و ارزش، از جعل جاعلی ناشی نشده است و حتی چیزی بالاتر از تبانی جامعه عقلا آن را اقتضا می‌کند. چون وقتی طبیعت اولیه انسان چیزی را ضروری دانست دیگر جایی برای قضاوت عقلا نمی‌ماند، همچنان که حیوانات بی‌بهره از خرد، در رفع نیازمندی‌های غریزی تردیدی به خود راه نمی‌دهند.

ب - ارزش و مالیت جعلی و اعتباری که این خود بر دو قسم است:

قسم اول - ارزش و مالیت جعلی و اعتباری، به طور عام باشد، یعنی انسان‌ها در همه اعصار و قرون، بر ارزش و مالیت چیزهایی اتفاق نظر داشته و در رفع حاجات خود از آنها استفاده می‌کرده‌اند. مثل طلا، نقره، الماس و ...

قسم دوم - ارزش و مالیت جعلی و اعتباری، به صورت خاص باشد و این خود بر

دو نوع است:

نوع اول - گاهی اعتبار چیزی ناشی از اعتباردهی دولت یا بانکی است تا قائم‌مقام

قسم اول شود. مثل پول‌های کاغذی (اسکناس). این نوع، اغلب دارای پشتوانه‌ای است

که آن پشتوانه، دارای ارزش ذاتی یا جعلی عام است. مثل دینار عراقی و دلار آمریکا و ...

نوع دوم - گاهی اعتبار چیزی به خاطر اثر خاص مترتب بر آن است. مثل تمبرهای پستی، بلیطهای قطار و اتوبوس و امثال اینها، که اگر آن اثر خاص که از طرف دولت یا بانک بر آن مترتب است زائل شود، فاقد اعتبار می‌شود. مثلاً تمبری که دولت در قبال آن هیچ‌گونه تعهد حمل و نقل مراسلات را نداشته باشد قیمت و ارزش ندارد و سایر اسناد نیز همین حکم را دارند (نک: بحرالعلوم، ۷۸-۷۹).

فرق بین این دو نوع ارزش جعلی خاص، این است که مالیت و ارزش نوع اول به واسطه جعل، به صورت بالفعل تحقق پیدا کرده است. مثل دینار عراقی که در عمل بین این ورقه (پول کاغذی یا اسکناس) و معادن و احجار کریمه از نظر ارزش و اعتبار فرقی نیست، بلکه گاهی عقلاً پول‌های کاغذی را ترجیح می‌دهند، چون حمل اسکناس و اوراق نقدینه آسان‌تر از حمل طلا و نقره صورت می‌گیرد، ولی مالیت به نحو دوم مثل مالیت تمبر پستی، به اعتبار اثر مترتب به آن است و در نظر عقلاً بدون آن اثر خاص، اعتبار مالی ندارد (بر خلاف دینار و ریال که در همه امور مالی دارای اعتبار هستند).

حال باید دید ارزش جعلی و قراردادی خاص پول، از کجا ناشی شده است. به عبارت دیگر منشأ ارزش و اعتبار پول چیست و اعتباردهنده چگونه به پول اعتبار می‌بخشد؟ اینجاست که مسأله پشتوانه مطرح می‌شود.

ابتدا پشتوانه پول، به صورت ذخایر طلا و نقره (معادل اسکناس‌های چاپ‌شده) بود. علمای اقتصاد به دلیل نگرانی از سوء استفاده دولت یا بانک ناشر اسکناس از حق خود و در جریان انداختن اسکناس زاید بر میزان احتیاج، وجود پشتوانه فلزی (از قبیل طلا و نقره) معادل پول انتشار یافته (اعم از اسکناس‌های چاپ‌شده و سکه‌های ضرب‌شده) را ضروری دانستند. عملاً هم، تاریخ دولت‌های مختلف نشان داد که این نگرانی علمای اقتصاد بجا بوده است، چون دولت‌ها هر وقت به عوائد استثنایی احتیاج پیدا می‌کردند به ماشین چاپ اسکناس متوسل می‌شدند (نک: مدنی، ۱۱۳).

سپس تجربه به مؤسسات انتشاردهنده پول، نشان داد که ذخیره کلیه موجودی فلزی معادل اسکناس انتشار یافته ضرورت ندارد و با ذخیره فلزی معادل قسمتی از

ارزش اسکناس منتشرشده، می‌توان تقاضای مردم را برای استرداد مسکوکات فلزی در مقابل اسکناس عرضه‌شده برآورد. چون عملاً هیچ‌وقت کلیه اسکناس‌های انتشاریافته برای تبدیل به فلز به بانک عرضه نخواهد شد. انتشار اسکناس در کلیه ممالک بر اساس همین فکر صورت گرفت (نک: همان، ۳۰-۴۲). بعدها بر این پشتوانه، اسناد مملکتی و ذخایر ارزی نیز افزوده شدند. سپس، این نظر مطرح شد که پول می‌تواند بدون پشتوانه مالی ارزش داشته باشد و دولت‌ها می‌توانند با تکیه بر اقتدار سیاسی خود، به پول اعتبار بخشند و عملاً ذمه دولت، پشتوانه پول است. از این رو، تا دولتی هست پول آن ارزش دارد و وقتی آن دولت از پا درآمد پول آن نیز به قطعه کاغذهای بی‌ارزشی تبدیل می‌شود، مگر این که دولت جانشین حمایت خود را از آن پول رایج اعلام دارد. با توجه به این دیدگاه و نادیده گرفتن مسأله پشتوانه، پول ارزش خود را از حمایت و قدرت دولت می‌گیرد.

روند قطع رابطه پول با پشتوانه، به این صورت بود که وقتی ابتدا اسکناس مطرح شد روی آن می‌نوشتند «جنبه حواله دارد» و مسأله پشتوانه برای همین منظور بود. چون یک قطعه کاغذ ذاتاً ارزش نداشت و ارزش آن فقط در حواله بودن بود و دولت‌ها بهترین مقامی بودند که پشتوانه (ذخایر طلا، نقره و ...) نزد آنها نگهداری می‌شد. کم‌کم تجربه نشان داد که ضرورتی ندارد پشتوانه اسکناس، طلا، نقره و ... باشد و با گذشت زمان، مردم به تدریج عادت کردند که ناخودآگاه برای اسکناس ارزش ذاتی قائل شوند، چون دیگر کسی از اسکناس به عنوان حواله استفاده نمی‌کرد که در قبال آن، مثلاً درهم و دینار بگیرد و اسکناس کار همان درهم و دینار را می‌کرد. از سوی دیگر دولت‌ها گاهی، بنا بر ضرورت، به عنوان استقراض از بانک اصلی (مرکز پشتوانه)، بیش از مقدار پشتوانه، اسکناس چاپ می‌کردند و در این مواقع ذمه دولت پشتوانه اسکناس بود، اما چون ذمه دولت قابل مطالبه نبود پس از انقراض آن دولت، در صورت عدم حمایت دولت جانشین، اسکناس مانند کاغذ باطله می‌شد. این گونه بود که پشتوانه، فراموش و ارزش اسکناس منوط به قدرت و حمایت دولت حاکم شد.

در نتیجه، با توجه به تمام تحولاتی که در پشتوانه پول، از ابتدا تاکنون صورت گرفته است به نظر می‌رسد که امروز پشتوانه پول ترکیبی از پشتوانه مالی (اعم از طلا و غیر آن) و پشتوانه سیاسی (قدرت ناشی از اعمال حاکمیت هیأت حاکمه) است

و این دو از هم تفکیک ناپذیر و هیچ یک از آن دو به تنهایی کفایت نمی‌کند. به دلیل این که اولاً: ارزش پشتوانه پولی امروز، اعم از طلا و غیر طلا (مثل ارز خارجی و ...) با ارزش پول انتشاریافته (اعم از اسکناس و سکه) برابری نمی‌کند و حداکثر در وضعیت مطلوب، فقط نسبتی معین بین پشتوانه مالی و مقدار پول انتشاریافته برقرار است و حال آن که اگر قرار بود پشتوانه، فقط پشتوانه مالی باشد حداقل می‌بایست ارزش پول انتشاریافته با ارزش پشتوانه مالی برابری می‌کرد که چنین نیست. ثانیاً: صرف قدرت سیاسی یک دولت نیز در ارزش بخشی به پول کفایت نمی‌کند، چون قدرت سیاسی یک دولت، خود به میزان زیادی به وضع اقتصادی آن دولت بستگی دارد و گذشته از آن، اگر دولتی بخواهد فقط با اتکا به قدرت سیاسی خود به پول ارزش بدهد آن پول، فقط در داخل مرزهای آن دولت ارزشی خواهد داشت و در بیرون از مرزهای آن (از نظر بین‌المللی) حائز ارزش نخواهد بود و اولین ناسازگاری بین‌المللی، وضع اوراق پولی را متزلزل خواهد ساخت. مثل مارک آلمان در دوره هیتلری و روبل اتحاد جماهیر شوروی سابق، که ارزش اولی فقط در دوره هیتلر بود و دومی هم هیچ وقت مورد معامله خارجی واقع نشد (نک: بهنیا، ۱۲). در نتیجه، صرف قدرت سیاسی هیأت حاکمه نمی‌تواند کافی باشد. پس قدرت سیاسی و اقتصادی هر دو توأم پشتوانه پولی یک مملکت محسوب می‌شوند و هر دو نسبت به یکدیگر اثر متقابل دارند و اگر دولتی از هر دو حیث قوی باشد پول آن دولت نیز از ارزش و اعتبار بیشتری برخوردار خواهد بود.

۲. احکام پول

۲.۱. پول و ربا

بحث ربای پول اختصاص اسلام ندارد، بلکه از دیر باز مطرح بوده و آنچنان در نزد بشر زشت می‌نموده که به فطرت اولی خویش به نامشروعی آن حکم داده است. ارسطو معتقد بود که چون پول عقیم است، پس ربای آن نامشروع و غیر انسانی است. حتی مکتبی غیر الهی چون مارکسیسم نیز ربای پول را غیر انسانی می‌داند. اسلام نیز ربا را از هر نوع که باشد، به ویژه ربای پولی، تحریم کرده و آن را ظلم شمرده است.

برای تنقیح مناط در مورد ربای پولی، لازم است که به مبانی بحث ربا در فقه اشاره شود. در فقه اسلامی دو نوع ربا مطرح است: ربای قرضی و ربای معاملی. ربای قرضی. ربایی است که در آن کسی جنسی یا پولی را به قرض به دیگری بدهد و بعد منفعتی، علاوه بر آنچه قرض داده، بستاند. البته لازم نیست منفعت از جنس همان چیزی باشد که به قرض داده است، بلکه همین که منفعت تلقی شود و مصداق عبارت کل ما یجر نفعاً باشد کفایت می‌کند. لازم به ذکر است که ربای اصلی و عمدتاً بحث برانگیز، همین ربای قرضی است (نک: مطهری، ربا، بانک - بیمه، ۴۱).

ربای معاملی. ربایی است که در آن پای معاوضه‌ای در کار باشد و کسی چیزی را با جنس خودش معاوضه کند و یک طرف معاوضه از طرف دیگر آن، حکماً یا عیناً زیادتر باشد. بنا بر نظر مشهور فقها، در تحقق ربای معاملی سه چیز شرط است: ۱. مثلیت در بدلین، ۲. مکیل یا موزون بودن و ۳. زیادت حکمی یا عینی. هر دو نوع ربای مذکور، بنا بر کتاب و سنت و اجماع حرام و این مطلب در کتب فقهی به طور مفصل بحث شده است. این دو نوع ربا در مورد پول (به صورت سکه‌های طلایی و نقره‌ای قدیم) نیز مطرح شده و به تحریم آن حکم شده است، البته لازم به ذکر است که بحث ربای معاملی پول، تحت عنوان بیع صرف مطرح شده است. حال حکم ربا در پول امروزی، با توجه به تحولاتی که در آن صورت گرفته، در دو بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۲. ۱. ۱. ربای قرضی پول

زیادت در قرض به دو صورت متصور است:

صورت اول - زیادت و منفعت در مقابل مدت و تأجیل باشد، که این نوع از زیادت، زیادت حقیقی است.

صورت دوم - زیادت و منفعت در نفس عقد قرض، به صورت ابتدایی شرط شده باشد که این زیادت، زیادت مسامحی عرفی است.

در صورت اول که زیادت در مقابل تأجیل است در حرمتش شکی نیست. اگر هم در این مورد بحثی شده، در این باره بوده است که: آیا این ربا، ربای حقیقی است یا ربای حکمی؟ البته نتیجه هر چه باشد در حکم (حرمت ربای مذکور) تأثیری ندارد. در صورت دوم که زیادت و نفع در عقد قرض شرط شده است مسلماً ربا و حرام است (نک: جواهری، ۱۸۸).

دلایل حرمت ربای قرضی به اختصار به شرح ذیل است:

الف - اجماع. صاحب جواهر در این مورد گفته است: در حرمت ربا، نه تنها مؤمنان، بلکه مسلمانان اجماع دارند. حتی فراتر از آن، این که بعید نیست که حرمت ربا از ضروریات دین باشد و منکر آن در سلک کافران درآید (نک: ۴۵۴/۱۲).

ب - کتاب. آیات زیادی وجود دارند که از آنها اطلاق حرمت ربا فهمیده می‌شود. از جمله آیات کریمه: ... احل الله البيع و حرم الربوا ... (بقره/۲۷۴) و یا ایها الذین امنوا لاتأکلوا الربوا اضعافا مضاعفه و اتقوا الله لعلکم تفلحون (آل عمران/۱۳۰).

همچنان که ذکر شد معنی لغوی ربا، مطلق زیادتی است که بلاعوض گرفته می‌شود و فرقی نمی‌کند که در معامله یا در قرض باشد.

ج - سنت. روایات زیادی بر حرمت ربای قرضی دلالت دارند. از جمله:

اول - روایتی که جعفر بن غیاث از ابی عبدالله (ع) نقل می‌کند که فرمود: «و اما الربا الحرام فهو الرجل یقرض قرضا و یشرط این یرد اکثر مما اخذه فهذا هو الحرام» (حر عاملی، ۴۵۴/۱۲)، اما این روایت، به دلیل مجهول بودن جعفر بن غیاث، اعتبار چندانی ندارد (نک: جواهری، ۱۸۸).

دوم - روایتی است که محمد بن مسلم از ابی جعفر (ع) نقل می‌کند که فرمود: «فی الرجل یكون علیه دین الی اجل مسمی، فیأتیته غریمه فیقول: انقدنی من الذی لی کذا و کذا، و أضع لك بقیته، او یقول: انقدنی بعضا و امد لك فی الاجل فیما بقی، فقال لادری به باسا ما لم یزد علی راس ماله شیئا، یقول الله عزوجل: فلکم رؤوس اموالکم لاتظلمون و لاتظلمون» (حر عاملی، ۱۲۰/۱۳).

این روایت دلالت می‌کند بر این که در قرض، افزون‌تر از رأس‌المال گرفتن اشکال دارد و ظلم محسوب می‌گردد و حرام است. این روایت از نظر سند صحیح است (نک: جواهری، ۱۹۱ و انصاری، ۳۰۷/۲).

سوم - روایتی که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده و منجر به عمل اصحاب است: «کل قرض جر نفعاً فهو حرام» این روایت به دلیل متروک بودن، ضعیف است. لکن، شهرت عملی اصحاب، ضعف آن را جبران می‌کند و این حدیث در زبان عوام، این گونه تعبیر می‌شود که: «کل قرض جر نفعاً فهو ربا». بعضی این حدیث را عام دانسته و گفته‌اند شامل هر نوع نفعی می‌شود چه الزامی باشد و چه غیر الزامی، اما بعضی دیگر گفته‌اند عموم آن در دایره الزام است، یعنی فقط نفع الزامی را در بر می‌گیرد (نک: جواهری، ۱۹۲). ظاهراً عموم این حدیث، شرط الزام و غیر الزام را شامل می‌شود.

چهارم - روایتی است که محمد بن قیس از ابی جعفر (ع) نقل می‌کند که فرمود: «من اقرض رجلاً ورقاً فلا يشترط الا مثلها، فان جوزی اجود منها فاليقبل، و لا يأخذ احد منكم ركوب دابه او عاریه متاع يشترط عن اجل قرض ورقه» (حرعاملی، ۱۰۶/۱۳). پس اشتراط زیادت و افزونی در قرض ممنوع است، چه از جنس خود مورد قرض باشد و چه از جنس غیر آن، مثل شرط سواری گرفتن یا عاریه. این روایت، از نظر سند معتبر است (نک: جواهری، ۱۹۳).

پنجم - روایتی است که علی بن جعفر نقل می‌کند که: «سألت اخی موسی (ع) عن رجل اعطی رجلاً مائة درهم يعمل بها علی ان يعطيه خمسه دراهم او اقل او اکثر، هل يحل ذلك؟ فقال: هذا الربا محضاً» (حرعاملی، ۴۳۷/۱۲). این روایت صحیح است که صاحب *وسایل* آن را از شیخ طوسی و شیخ طوسی از علی بن جعفر نقل کرده و طریق آن معتبر است. این روایت مختص حرمت زیادی گرفتن در عقد قرض است (نک: جواهری، همانجا).

خلاصه این که، ربای قرض بنا بر روایات بسیار حرام است و اگر روایاتی نیز وارد شده باشند که ربای قرضی را جایز بدانند اولاً: ظهور در اشتراط ندارند تا الزامی گردند و ثانیاً: اگر هم ظهور در اشتراط داشته باشند معارض با روایات کثیری اند که ظهور در منع و حرمت ربای قرض دارند و به دلیل شهرتی که روایات منع دارند ترجیح با آنها است.

آنچه که در مورد ربای قرضی پول در منابع فقهی مطرح شده، مربوط به درهم و دینار (نقره و طلا) بوده و آنچه فعلاً مورد بحث است ربای قرضی پول به شکل امروزی آن (اسکناس) است. با تأمل در ماهیت ربا و قرض و پول، روشن می‌شود که حکم ربای قرضی اسکناس، همان است که در مورد درهم و دینار بوده است، چون پول امروزه هر چند شکل آن عوض شده است، ولی کار همان درهم و دینار را انجام می‌دهد و پول آن روز (در شکل درهم و دینار) و پول امروز (در شکل اسکناس)، از نظر کارکرد عمدتاً یکسان، و هر دو معیار ارزش، وسیله مبادله و وسیله ذخیره سرمایه هستند. بنابراین، هر حکمی از این جهت بر درهم و دینار جاری شود بر اسکناس نیز جاری می‌شود و جنس پول از این نظر تأثیری در حکم ندارد. پس اگر ربا موجب ظلم و بهره‌کشی است در هر دو شکل (قدیم و جدید) پول صدق می‌کند و

اگر قرض با توجه به ماهیتش با ربا نمی‌سازد بر هر دو شکل پول صادق است. قرض با توجه به تعریف آن نمی‌تواند سود داشته باشد. گفته می‌شود که در تعریف قرض: «هو تملیک مال الآخر بالضمنان بان یکون علی عهده ادائه بنفسه او بمثله او قیمته»، یعنی ماهیت قرض تملیک به ضمان است. مثلاً اگر فردی با قرض دادن به دیگری، مال خود را به تملیک او درآورد، در عوض، عهده وی را مدیون خود می‌سازد و از همان لحظه‌ای که آن را به تملیک او درمی‌آورد وجود عین آن مال، ملک او و در قبال آن، عهده قرض‌گیرنده مدیون قرض‌دهنده می‌شود. به همین دلیل است که اگر زبانی بر مال قرضی وارد یا تلف شود بر عهده قرض‌گیرنده وارد است و بر عهده قرض‌دهنده نیست و بالعکس، اگر مال قرضی سودی داشته باشد از آن مقروض است و از آن مقرض نیست، چون با انجام قرض، مال قرضی از ملک قرض‌دهنده خارج و در ملک قرض‌گیرنده وارد می‌شود. از این رو، سود و زیان آن متعلق به قرض‌گیرنده است. پس طبیعت قرض، عقیم بودن آن را اقتضا می‌کند. بنابراین، قرض باید به صورت قرض‌الحسنه باشد و اگر کسی از یک طرف پولی را به صورت قرض به دیگری واگذار کند و آن را در ذمه مقروض قرار دهد و از طرف دیگر از پولی که وجود عینی‌اش مال او نیست سود بگیرد، کاری ظالمانه و در نتیجه حرام انجام داده است (نک: مطهری، ربا، بانک - بیمه، ۱۰۲-۱۰۴). پس وقتی کسی قرض داد همان طور که از ضرر مالش آسوده خاطر می‌شود باید از نفع آن نیز دست بکشد و قاعده "من له الغنم فعلیه الغرم" هم، همین را می‌گوید. از این نظر بین پول قدیم و جدید فرقی نیست.

بحرالعلوم با حکم به حرمت ربای قرضی در انواع مختلف پشتوانه‌های پولی معتقد است که اگر پشتوانه پولی به صورت سکه‌های طلا و نقره (پول مسکوک) باشد ربای قرضی حرام است، چون اوراق پولی حاکی از مقداری طلا و نقره مسکوک‌اند و ربا در آنها جایز نیست. اگر پشتوانه پولی به صورت شمش‌های طلا و نقره باشد باز ربای قرضی در اسکناس‌های حاکی از این پشتوانه حرام است، چون مسکوک بودن موضوعیت ندارد و شرط ربوی بودن نیست. اگر پشتوانه پولی به صورت مقادیر معینی از اموال باشد باز ربای قرضی تحقق پیدا می‌کند، چون آنچه در مقابل این اسکناس‌ها در ذمه دولت قرار دارد طلا یا نقره است که هر دو موزون هستند و ربا

در آنها حرام است. اگر پشتوانه پولی، فقط اعتبار و قدرت دولتی باشد دریافت مبلغ زیادی در مقابل مدت، به دو صورت می‌تواند باشد:

اول - معامله به صورت بیع مؤجل باشد، در این صورت اشکالی ندارد چون یک معامله بیعی است و در بیع می‌تواند ثمن با تأخیر پرداخت شود.

دوم - معامله به صورت قرض باشد، در این صورت شبهه‌ای نیست که این معامله ربوی و حرام است چون قرض با زیاده‌خواهی نمی‌سازد و حکم ربا بر آن جاری است (نک: ۸۵-۸۰).

در نتیجه، پس از بررسی ادله حرمت ربای قرضی از نظر عقل و نقل، و شناخت ماهیت پول امروز، به نظر می‌رسد که ادله حرمت ربای قرضی، شامل پول امروز نیز می‌شود. به دلیل این که، "پول" از آن جهت که ربای قرضی آن حرام است، فرقی نکرده و پول امروز نقش پول آن روز را عهده‌دار است، چون هر چند پول آن روز از طلا و نقره بود. لکن، ارزش طلا و نقره نیز از نظری ارزش اعتباری است و طلا و نقره، بر خلاف خوراک و پوشاک مطلوب بالذات آدمی نیست، بلکه واسطه‌ای است برای رسیدن آدمی به چیزهایی که مطلوب بالذات اوست. اگر هم فرقی بین آن دو باشد از نظر وجود ارزش اعتباری طلا و نقره، به صورت عام است، یعنی تمام جوامع بشری برای طلا و نقره ارزش قایل هستند و ارزششان در تمام جوامع نیز تقریباً یکسان است. از این رو، قیمت و ارزش آن دو نوسان کمی دارد و نوسان قیمت سایر کالاها نسبت به آن دو، (به ویژه طلا) سنجیده می‌شود، اما پول (اسکناس) ارزش اعتباری خاص دارد، یعنی هر پولی در یک جامعه خاص ارزش‌گذاری شده است و در آن جامعه خاص ارزش دارد. بنابراین، ارزش هر پولی با توجه به قدرت سیاسی و اقتصادی هر جامعه‌ای، با نوساناتی شدید روبرو است. اگر هم تفاوتی در ربای قرضی پول آن روز و پول امروز باشد باید از این جهت باشد که ارزش طلا و نقره (پول آن روز) تقریباً ثابت، ولی ارزش پول امروز دائماً در نوسان است و این نوسان در قدرت خرید آن نمود پیدا می‌کند. در نتیجه، اگر امروز پولی برای یک مدت معتناهی قرض داده شود امکان دارد قدرت خرید آن به هنگام ادای قرض فرق کند. به طوری که، اگر قدرت خرید آن بر اثر شدت تورم پایین آمده باشد و قرض‌گیرنده، همان مبلغ قرض گرفته‌شده را ادا کند، در حقیقت قرض‌دهنده متضرر می‌شود و برای

این که قرض‌دهنده متضرر نشود باید قدرت خرید پول نیز در نظر گرفته شود و به هنگام ادای قرض، مبلغی معادل با قدرت خرید هنگام اخذ قرض، پرداخت شود (نک: حائری، ۲۳). در اینجا هر چند در ظاهر از نظر کمی، مبلغ بیشتری به قرض‌دهنده پرداخت شده، اما در حقیقت چیزی زاید بر اصل قرض، پرداخت نشده است، بلکه طبق قاعده فقهی «علی الید ما اخذت حتی تؤدیه» فقط آنچه را که (با توان خرید مشخص) ستانده، پس داده است و در غیر این صورت، حق قرض‌دهنده را به تمامه ادا نکرده است. پس در قرض پولی امروز، باید گفت نمه قرض‌گیرنده به پول دارای اعتباری با قدرت خرید خاص مشغول شده است و به هنگام پرداخت باید آن قدرت خرید را مد نظر داشت.

البته لازم به ذکر است، در قرض‌هایی که به این نحو عمل شود یعنی قدرت خرید پول ملاک قرار گیرد، دیگر نمی‌توان از ابتدا میزان زیادت مبلغی را که باید در موقع ادای قرض به قرض‌دهنده داده شود مشخص کرد، چون کسی دقیقاً نمی‌داند قدرت خرید مبلغ قرض تا موقع ادای آن دچار چه نوساناتی خواهد شد و میزان آن چقدر خواهد بود. در ضمن باید توجه داشت که مصادیق این گونه قرض‌ها در جامعه اندک است، چون معمولاً سودی که در ربای قرضی گرفته می‌شود به قصد تغییر قدرت خرید نیست، بلکه قرض‌دهنده می‌خواهد از قرض خود سودی ببرد، هر چند مدت قرض به اندازه‌ای نباشد که در آن قدرت خرید تغییر کرده باشد.

۲.۱.۲. ربای معاملی پول

انواع ربای معاملی. فقها ربای معاملی یا معاوضی را بر دو قسم تقسیم کرده‌اند: **قسم اول - ربای نسیه.** ربای معاملی نسیه به این صورت است که وقتی مثلاً مبادله می‌شوند یکی باید به صورت نقدی و دیگری بعد از مدتی پرداخت شود، یعنی باید یکی نقد و دیگری نسیه باشد. مثلاً یکی یک تن برنج را امروز به طرف بدهد و طرف دیگر، یک سال بعد یک تن برنج تحویل بدهد (با این استدلال که «للاجل قسط من الثمن»). در این مبادله چون یکی از بدل‌ها بعد از مدتی تحویل می‌گردد و این مدت خود دارای ارزش است، عملاً ارزش یکی از بدلین هم‌جنس بیش از دیگری در نظر گرفته شده است و این عمل ربا محسوب می‌شود. در اینجا شاید به نظر برسد که در احکام شریعت در مورد ربا، تناقض وجود دارد، چون در ربای قرضی به حساب آوردن مدت و اجل، خود عین ربا و حرام، ولی در ربای معاملی نسیه به حساب

نیاوردن مدت و اجل، موجب ربایی شدن معامله است. جواب این اشکال به این گونه است که للاجل قسط من الثمن یک قاعده عامه است، ولی شارع در بعضی موارد مثل مورد قرض، این قاعده را تخصیص می‌زند (نک: جواهری، ۱۲۵).

قسم دوم - ربای فضل. ربای معاملی فضلی به این صورت است که یکی از بدلین متجانسین زیادتز از دیگری باشد، مثلاً یک تن گندم با یک تن و صد کیلوگرم گندم معامله شود (نک: عثمان، ۲۶۴).

زیادت در قسم اول (ربای نسیه) زیادت حکمی، ولی در قسم دوم (ربای فضلی) زیادت عینی است.

دلایل حرمت ربای معاملی به اختصار به شرح ذیل است:

۱. کتاب. آیات فراوانی در این مورد وجود دارند که به ذکر یک آیه اکتفا می‌شود: الذین یأکلون الربوا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جاءه موعظه من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله و من عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون. یمحق الله الربوا و یریبی الصدقات و الله لایحب کل کفار اثم (بقره / ۲۷۵-۲۷۶).

آیه احل الله البیع و حرم الربوا را دو جور تفسیر کرده‌اند:

الف - مشهور بین مفسران، این است که ربا اسم است برای زیاده.

ب - صاحب مجمع البیان احتمال داده که مراد از ربا معامله‌ای است که در آن زیاده باشد. بنابراین، احل الله البیع الذی لاربا فیه و حرم البیع الذی فیه الربوا مفاد آیه است (نک: مطهری، ربا، بانک - بیمه، ۲۱۳).

بنا بر تفسیر اول، ربا نوعی عمل اقتصادی است که در مقابل بیع قرار گرفته است،

ولی بنا بر تفسیر دوم، چنین نیست. بر این اختلاف، دو ثمره مترتب است:

ثمره اول - بنا بر تفسیر اول، لازم نمی‌آید که معامله ربوی باطل باشد، بلکه فقط تحریم زیاده فهمیده می‌شود، ولی بنا بر تفسیر دوم، تحریم معامله و بطلان آن از آیه درک می‌شود (نک: یزدی، ۵/۲).

ثمره دوم - بنا بر تفسیر اول، حرمت در همه انواع معاوضات خواهد بود، ولی بنا

بر تفسیر دوم، حرمت در خصوص بیع است.

در هر صورت آیه شریفه، ربای معاملی را نیز در بر می‌گیرد، چون عموم الربوا

انواع ربا را شامل است.

۲. سنت. در این مورد به چند روایت اکتفا می‌شود:

اول - صحیحہ عمر بن یزید از ابی عبدالله (ع) که فرمودند: «یا عمر قداحل الله البیع و حرم الربا، بیع و اربح و لاتربہ، قلت: و ما الربا؟ قال: دراهم بدراهم مثلین بمثل، و حنطه بحنطه مثلین بمثل» (حر عاملی، ۱۲ / ۴۳۴).

اطلاق این روایت در سؤال و جواب، ربای معاملی را شامل می‌شود.

دوم - صحیحہ حلبی از ابی عبدالله (ع) که فرمودند: «ما کان من طعام مختلف او متاع او شیء من الاشیاء یتفاضل فلا بأس ببیعه مثلین بمثل یدا بیدا، فاما نظره فلا یصلح» (همان، ۱۲ / ۴۴۲).

سوم - صحیحہ دیگر حلبی از ابی عبدالله (ع) که فرمودند: «الکیل یجری مجری واحد ... و یکره قفیز لوز بقفیزین ... و لکن صاع حنطه بصاعین تمر و صاع ثمر بصاعین زبیب اذا اختلف هذا، و الفاکهه الیابسه تجری مجری واحد و قال لا بأس بمعاوضه المتاع ما لم یکن کیلا او وزنا» (همان).

البته روایات فراوان دیگری نیز دال بر حرمت ربای معاملی وجود دارند.

۳. اجماع. امت اسلام بر تحریم ربا به طور مطلق اتفاق دارند. هر چند، گاهی در مصادیق (به خصوص مصادیق ربای معاوضی) اختلاف‌هایی وجود دارد.

برخی برای این که به ربای پولی صورت شرعی دهند (بدون این که ماهیت قضیه عوض شود) با مقدماتی به نتایجی دست‌یافته‌اند (نک: مطهری، همان، ۷۶-۸۵). خلاصه آن نتایج چنین است:

اولاً- عوضین در یک معامله باید مالیت داشته باشند و اسکناس نیز مالیت دارد، هر چند مالیت آن اعتباری است. پس اسکناس می‌تواند یکی از عوضین در معامله واقع شود.

ثانیاً- ربای معاملی در مکیل و موزون جریان دارد و در معدود جریان ندارد. اسکناس نیز مکیل و موزون نیست و معدود است، در نتیجه ربای معاملی در اسکناس جریان ندارد، چون زیاده گرفتن در بیع معدود مانعی ندارد.

از این دو مقدمه نتیجه گرفته می‌شود که خرید و فروش اسکناس جایز است و اشکالی ندارد، یعنی با آن دو مقدمه مذکور، معامله حتی از حالت بیع صرف درمی‌آید (گویی بیع صرف منحصر در همان مسکوکات طلا و نقره است و شامل پول امروزی، یعنی اسکناس) نمی‌شود.

ثالثاً: بیع دین به عین اشکال ندارد (بیع دین باید در مقابل عین باشد) و آنچه اشکال دارد بیع دین به دین است.

با توجه به مقدمات سه‌گانه مذکور، موضوع ربای پولی چه در صرف و چه در قرض منتفی می‌شود و معامله به صورتی درمی‌آید که محذورات ربا دیگر در آن نیست. به این ترتیب، می‌توان ربای قرضی و سفته‌فروشی را توجیه کرد.

این دیدگاه به دلایل زیر قابل نقد است:

اولاً: این همه توجیه، ماهیت قضیه را تغییر نمی‌دهد و حقیقت ربا همچنان پابرجاست. از دیدگاه مطهری تا زمانی که ماهیت ربا تغییر نکرده، غیر شرعی است و تأثیری در حرمت ربا ندارد، چون وقتی غرض شارع در ربا، از ادله مشخص گردید، تأمین آن غرض واجب است و غرض شارع در ربا تا ماهیت ربا باقی است حرمت آن است. (به سبب ظلمی که در ربا نهفته است) و باید غرض شارع تأمین گردد (همان، ۸۵ و ۲۱۱). حتی بعضی احتمال داده‌اند چه بسا حکمت تحریم ربای معاملی برای حفظ حریم ربای قرضی باشد، چون بعضی جاها ربای معاملی از نظر عقلی چندان موجه نمی‌نماید، ولی کسانی که می‌خواهند با استدلال مذکور، ربای معاملی پول را از میان بردارند در واقع راه برای وجهه شرعی بخشیدن به ربای قرضی پول را نیز هموار می‌کنند.

ثانیاً: خود مکیل و موزون بودن به عنوان شرط تحقق ربای معاملی موضوعیت ندارد. مطهری در این باره می‌گوید: «خود مکیل بودن خصوصیت ندارد آنچه خصوصیت دارد کمیت است، یعنی قابل اندازه‌گیری باشد، اگر انسان ابتدا به آن سلسله از روایات که از پیامبر اکرم (ص) در مورد ربای معاملی رسیده توجه کند، بعد روایات شیعه را ببیند که در مقام توضیح آنهاست، مطلب کاملاً روشن می‌شود و علت اشتباه هم به عقیده من این بوده که به روایات نبوی که در کتب اهل سنت است توجه نشده است» (همان، ۷۹). واقعاً چه فرقی میان مکیل و موزون بودن با معدود بودن است (جز این که هر یک نوعی اندازه‌گیری است) تا به این وسیله ربای معاملی پول جایز باشد؟

ثالثاً: به کار بردن حیل ربوی باطل است و فقیهان بزرگ در این باره نظر صریح دارند. چون اساس ربا بر ظلمی است که در حیل‌های ربوی همچنان باقی و موجب حرمت است و با عوض کردن اسم، غیر جایز، جایز و حرام، حلال نمی‌شود.

رابعاً: کدام عرف می‌پذیرد موقع انجام ربای قرضی، مقداری پول را که غیر مکیل و موزون است به مقدار پول دیگری بفروشند؟ جز در عرف دین‌بازان حرفه‌ای که به خیال خود حتی سر شارع نیز کلاه می‌گذارند؟ و الا هر کس بهره‌ای از خرد برده باشد می‌فهمد که قرض پول غیر فروش پول است و فروش پول نیز در بیع صرف بحث می‌شود.

در نتیجه، احکام ربای معاملی پول رایج روزگاران کهن (طلا و نقره) به پول امروز نیز تسری می‌کند. برای نمونه احکام ربای معاملی پول در بیع صرف (بارزترین مصداق این مبحث) آن روزگاران، امروز نیز جاری است. به عبارت دیگر، شروطی از قبیل حرمت تفاضل و قبض در مجلس باید رعایت شود و گر نه معامله بیع صرف در پول‌های امروز وجه شرعی پیدا نمی‌کند.

۲.۲. پول و خمس آن

یکی از مواردی که به طور قطعی خمس به آن تعلق می‌گیرد ارباح مکاسب (مازاد هزینه سالانه) است، منتهی گاهی نخیره این ارباح مکاسب به صورت سکه‌های طلا و نقره بوده است (روزگاران قدیم) و گاهی به صورت اسکناس‌های کاغذی (در عصر جدید). هر دو مورد مذکور وسیله انباشت ثروت و دارای قدرت خرید هستند و از این جهت فرقی ندارند. پس اگر خمس به ارباح مکاسب تعلق می‌گیرد فرقی نمی‌کند که آن به صورت پول آن روز (درهم و دینار) روی هم انباشته شود یا به صورت پول امروز (اسکناس). چون اسکناس فقط یک تکه کاغذ صرف مانند چک یا سند نیست و خود آن ارزشمند است. به این دلیل که با سوختن یک برگ چک یا سند، مقدار پولی که آن چک یا سند حاکی از آن است از بین نمی‌رود، ولی با سوختن یک برگ اسکناس، مبلغی که آن اسکناس حکایت از آن دارد از بین می‌رود.

نتیجه این که چون پول امروز به صورت اسکناس همانند پول دیروز (به صورت سکه‌های طلا و نقره) وسیله‌ای برای نخیره ارباح مکاسب (مازاد هزینه سالانه) می‌باشد و حاصل آن انباشت ثروت و قدرت است، پس مشمول خمس می‌شود.

مسئله: آیا خمس به پول هبه‌ای تعلق می‌گیرد؟ به عبارت دیگر، اگر مبلغی اوراق نقدی به کسی هدیه شده باشد (با فرض این که خمس به هبه تعلق می‌گیرد، و با فرض این که باید در هبه قبض صورت گیرد) آیا خمس به این اوراق نقدی هبه‌شده تعلق می‌گیرد یا نه؟

برخی جواب داده‌اند که چون اوراق پولی امروز، اوراقی همانند سند و چک است خمس به آن تعلق نمی‌گیرد، زیرا ارزش این اوراق پولی به اندازه ارزش کاغذ آنها و مبلغی که این اوراق حاکی از آن است در دست موهوب نیست، پس قبض صورت نگرفته است تا هبه‌ای تحقق یابد، در نتیجه خمس به آن تعلق نمی‌گیرد.

استدلال فوق بسیار ضعیف است، چون به هیچ وجه ارزش پول امروز همانند ارزش چک یا سند نیست که ارزش آن فقط در مقدار کاغذش خلاصه شود. از این رو، اگر برگ چکی بسوزد مبلغ آن از بین نمی‌رود، ولی اگر برگ اسکناسی بسوزد قابل صدور به صورت المثنی نیست. به عبارت دیگر، اسکناس، دارای نوعی ارزش استقلالی رقیقی نیز هست و عرف، اسکناس را دارای ارزش استقلالی می‌داند و موقع معامله چنین ذهنیتی ندارد که این اسکناس، سند معادل فلان مقدار طلا در بانک مرکزی است و معامله با آن مقدار موجود در بانک مرکزی صورت می‌گیرد.

نتیجه این که چون در پول هبه‌ای نیز، قبض صورت گرفته است، خمس به آن تعلق می‌گیرد و از این جهت فرقی با نقدین (طلا و نقره) ندارد.

۳.۲. پول و زکات آن

یکی از موارد قطعی زکات، نقدین (طلا و نقره) است و سؤال این است که آیا حکم نقدین در زکات، بر پول متداول امروز هم جاری است یا نه؟

برای روشن شدن مطلب، باید یادآور شد که چون پول از نظر پشتوانه دوره‌های مختلفی را پشت سر گذاشته است، باید مسأله را در هر دوره‌ای به طور جداگانه مورد بررسی قرار داد. در دوره حاضر، ارزش و مالیت اوراق نقدی اعتباری و قراردادی است (منتهی از نوع قراردادی خاص) که از طرف دولت و حکومت جعل می‌شود و پشتوانه‌اش با اعتبار و قدرت سیاسی و اقتصادی حکومت و دولت جاعل آن متناسب است. در این دوره، صادرکننده اوراق پولی، هیچ گونه تعهدی نسبت به پرداخت طلا و نقره در قبال ارائه این اوراق ندارد، بلکه خود این اوراق دارای ارزش و توان خرید و مبادله هستند و از بین رفتن آنها عین از بین رفتن ارزش آنها است و برای بار دوم قابل صدور نیستند. امروز دیگر، بحث از این که این اوراق سندهایی حاکی از مبلغی مشخص در ذمه صادرکننده پول هستند، بی‌مورد است، چون با این که پول ارزش اعتباری دارد، ولی عرف جامعه، نظری استقلالی به آن دارد و پول نشان‌دهنده توان خرید است (نک: صدر، ۱۴۶-۱۵۱؛ بحرالعلوم، ۸۰-۸۵ و حائری، ۴-۱۷).

به نظر می‌رسد که زکات، همانند نقدین (درهم و دینار، پول متداول آن روز)، به اسکناس (پول متداول امروز) نیز تعلق می‌گیرد، چون آن روز نقدین وسیله‌ای برای ذخیره ارزش بوده‌اند (و از این جهت خود طلا و نقره بودن موضوعیت نداشته است) و امروز اسکناس وسیله‌ای برای ذخیره سرمایه است. در حقیقت اسکناس امروز، همان کار نقدین آن روز را می‌کند.

برای روشن‌تر شدن مطلب، به بعضی از حکمت‌های زکات که در لسان شرع آمده است اشاره می‌شود:

الف - سد حاجات اجتماعی و فردی: به این مطلب در روایات متعددی اشاره شده است، مثل: «ان الله عزوجل فرض للفقراء فی مال الاغنیاء ما یسعهم و لو علم ان ذلک لایسعهم لزادهم» (نک: حرعاملی، ۶، باب ۱ من ابواب ما تجب فیہ الزکاه). در آیات و روایات متعددی، از جمله موارد مصرف زکات، مساکین و فقرا ذکر شده‌اند (نک: انفال/ ۸ و ۴۱؛ حشر/ ۶-۷؛ توبه/ ۶۰ و ۱۰۳ و حرعاملی، ۶، باب ۲۹ من ابواب المستحق للزکاه)

ب - منع رکود نقدین (که سرمایه آن روز بوده است): انباشت سرمایه موجب پدید آمدن فاصله طبقاتی و اختلال اقتصادی می‌شود. در این مورد در آیات ۳۴ و ۳۵ سوره توبه چنین آمده است: ... و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم. یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون.

نتیجه این که هر دو مورد مذکور در پول امروز نیز صدق می‌کند، یعنی امروز، هم باید برای سد حاجات فردی و اجتماعی به وسیله پول اقدام کرد و هم با به گردش در آوردن پول (و نه انباشت آن)، موجب رشد اقتصادی شد. از طرف دیگر اگر زکات منحصر در نقدین شود (در حالی که، همان حکمت‌ها و مصلحت‌ها در ادای زکات باقی است) عملاً امروز یکی از موارد عمده زکات از بین می‌رود. در این صورت، صاحبان متدین سرمایه‌های کلان، چون سرمایه خود را به صورت اسکناس روی هم انباشته می‌کنند، دیگر تعهدی برای زکات دادن ندارند. چون آنان امروز، نه گندم و جو و کشمش انبار می‌کنند، نه شترداری و گاوداری می‌کنند، و نه درهم و دینار چندین قرن قبل را دارند، هر چند شرکت‌ها و کارخانه‌های متعددی هم داشته باشند.

۲.۴. مهر بانوان

با توجه به افت تدریجی ارزش پول، در مسأله مهر زنان نیز تأمل و توجهی دیگر ضروری می نماید. مثلاً این که، آیا مهری که در بیست سال پیش به واحد پولی تعیین شده است، امروز باید همان مقدار تعیین شده در بیست سال قبل پرداخت شود یا نه؟ با توجه به تعریف ارائه شده از پول، جواب این سؤال روشن است. از آنجا که ارزش پول در مدت بیست سال به گونه ای چشمگیر افت کرده و توان خرید آن به شدت پایین آمده است، عدالت در ادای دین، اقتضا می کند که پولی معادل توان خرید آن (و نه معادل مبلغ آن) در بیست سال قبل پرداخت شود.

نتیجه این که مرد به هنگام طلاق، باید توان خرید مبلغ مهر در موقع عقد را مدنظر قرار دهد و گر نه در حقیقت ذمه طلاق دهنده بری نمی شود. از این رو، رسم پسندیده ای است که امروز مهر بانوان به سکه های طلا مشخص می شود، چون گذشت سالیان متوالی، توان خرید آن را چندان پایین نمی آورد.

۲.۵. پول و وصایت صغیر

اگر کسی نسبت به صغیری ولایت و وصایت داشت و در اداره امور طفل صغیر دارای اختیارات و وظایفی بود، اموال صغیر در اختیار وی قرار می گیرد و موظف است در حفظ آنها بکوشد تا این که طفل با رسیدن به سن بلوغ، و توانایی اداره امور خویش را به دست آورد.

تعیین ولی به دو صورت قابل تصور است:

الف - شرعی یا قهری به این صورت که پدر یا جد پدری موظف است از مال صغیر (مولی علیه) حفاظت تام به عمل آورد. به این معنی که در تصرفاتش در این مال، مصالح صغیر را رعایت کند.

ب - جعلی یا نصیبی. به این صورت که حاکم شرع در نبود ولی قهری، کسی را به عنوان قیم تعیین می کند که موظف به حفظ اموال موصی علیه، در راستای مصالح صغیر است.

مسأله این است که اگر مال صغیر که در اختیار ولی (قهری یا جعلی) می گیرد به صورت پول نقد (اسکناس) باشد، وظیفه و تکلیف ولی صغیر در قبال این پول و اسکناس چیست؟ آیا ولایت اقتضا می کند که پول نقد را مثل سایر کالاها حفظ و

نگهداری کند تا بعد از بلوغ و رشد صغیر، عین را تحویل او دهد یا این که حقیقت ولایت در مورد پول، حکم دیگری را اقتضا می‌کند؟

با توجه به ماهیت پول به نظر می‌رسد که ولایت صغیر در مورد پول با موارد دیگر فرق می‌کند، یعنی در موارد دیگر وصی یا ولی، عین را حفظ و بعد از بلوغ و رشد به صغیر می‌سپارد، ولی در این مورد چنین نیست، چون از آنجا که ارزش و اعتبار پول به جعل و قرارداد منبیه الاعتبار است، با توجه به رشد تورم اقتصادی، ارزش پول سیر نزولی دارد و قدرت خرید به تدریج کمتر می‌شود. حال اگر وصی یا ولی بخواهد پول مورد وصایت یا ولایت را که مثلاً صد هزار تومان است، بعد از ده سال به صغیر بالغ و رشید بسپارد صغیر متضرر خواهد شد، چون قدرت خرید صد هزار تومان بعد از ده سال مسلماً بر اثر تورم پایین خواهد آمد و هیچ کس نمی‌پذیرد که به دست خویش، پول خود را حبس کند و به اراده خود متضرر شود و حداقل آن را به کالایی تبدیل می‌کند که هم باقی بماند و هم ارزش آن دچار تنزل شدید نگردد. در مسأله مورد بحث نیز باید کاری کرد که صغیر متضرر نگردد، چون وصایت و ولایت اقتضا می‌کند که وصی یا ولی همیشه مصلحت صغیر مولی‌علیه را در نظر بگیرد و اصلاً اساس وصایت و ولایت بر این است که صغیر مولی‌علیه، اموالش حیف و میل نگردد و وصی و ولی موظف به سرپرستی صغیر و نگهداری اموالش به نحو احسن است.

نتیجه این که در اینجا مصلحت صغیر اقتضا می‌کند که وصی یا ولی پول نقد را از رکود و حبس درآورد. به گونه‌ای که توان قدرت آن حفظ شود و صغیر متضرر نگردد. مثلاً او می‌تواند پول را به گردش درآورد و با آن تجارت کند یا حداقل، پول را به کالایی تبدیل کند تا ارزش آن کمتر دچار نوسان شود.

۶.۲. پول و عدالت اجتماعی

یکی از وظایف حاکم یک مملکت این است که در تأمین زندگی متعارف افراد تحت حاکمیت خویش بکوشد و راه اصلی تأمین معاش، ایجاد بازار کار و پرداخت پول در قبال کار است. در اینجا عدالت اجتماعی - که ایجاد آن وظیفه هر حاکمی است - اقتضا می‌کند که مزد و اجرت پرداختی باید به مقداری باشد که کارکنان و کارمندان دولت بتوانند در حد متعارف و معمولی، مایحتاج زندگی خویش را تأمین کنند و به راحتی از

نظر هزینه مسکن و خوراک و سایر وسایل رفاهی ضروری تأمین شوند، ولی متأسفانه هزینه زندگی کارکنان و کارمندان دولتی با حقوقی که می‌گیرند برابری نمی‌کند و حقوق دریافتی، خرج آنها را کفاف نمی‌کند و فشارهای سختی را متحمل می‌شوند که ناهنجاری‌های اقتصادی و اجتماعی و روانی خاصی را در پی دارد.

پایه‌های حقوقی تعیین‌شده متناسب با زمان حال نیست، بلکه متناسب با قدرت خرید پول در چند سال گذشته است که در طی چند سال بر اثر تورم اقتصادی، ارزش و قدرت خرید پول سیر نزولی داشته است و به هیچ وجه برابر با هزینه‌های زندگی در زمان حال نیست.

نتیجه این که وظیفه حاکمان مملکت است که بین حقوق کارمندان و کارکنان با هزینه زندگی آنان توازن برقرار کنند؛ به این صورت که با توجه به میزان تورم، هر ساله میزان حقوق را هم بالا ببرند تا حدی که شهروندان از یک زندگی متعارف برخوردار گردند. این حداقل وظیفه حاکمان یک مملکت و کمترین انتظاری است که می‌توان از حاکمان مملکتی در راه تحقق عدالت اجتماعی داشت.

نتیجه

از آنجا که پول طی چهارده قرن دچار تغییرات بسیاری شده و ماهیت پول امروز، اساساً متفاوت از ماهیت پول چهارده قرن پیش است، بالتبع احکام آن نیز دچار دگرگونی اساسی شده است. در نتیجه پس از بررسی ادله حرمت ربای قرضی از نظر عقل و نقل، به نظر می‌رسد که ادله حرمت ربای قرضی، شامل پول امروز نیز می‌شود.

احکام ربای معاملی پول رایج روزگاران کهن (طلا و نقره) به پول امروز نیز تعدی می‌کند، چون پول امروز به صورت اسکناس همانند پول دیروز (به صورت سکه‌های طلا و نقره) وسیله‌ای برای ذخیره ارباب مکاسب (مازاد هزینه سالانه) می‌باشد و حاصل آن انباشت ثروت و قدرت است، پس مشمول خمس می‌شود.

چون آن روز نقدین وسیله‌ای برای ذخیره ارزش بوده‌اند و امروز اسکناس وسیله‌ای برای ذخیره سرمایه است و اسکناس امروز، همان کار نقدین آن روز را می‌کند، به نظر می‌رسد که زکات به پول متداول امروز نیز تعلق می‌گیرد.

مرد به هنگام طلاق، باید توان خرید مبلغ مهر همسرش در موقع عقد را مدنظر قرار دهد و گر نه در حقیقت نمه طلاق‌دهنده بری نمی‌شود. مصلحت صغیر اقتضا می‌کند که وصی یا ولی پول نقد را از رکود و حبس درآورد، به گونه‌ای که توان قدرت آن حفظ شود و صغیر متضرر نگردد. عدالت اجتماعی اقتضا می‌کند که حاکمان بین حقوق کارکنان با هزینه زندگی آنان توازن برقرار کنند، به این صورت که با توجه به میزان تورم، هر ساله میزان حقوق را هم بالا ببرند تا حدی که شهروندان از یک زندگی متعارف برخوردار گردند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن خلدون، مقدمه *ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.
۳. ابن‌منظور، جمال‌الدین محمد، *لسان‌العرب*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ ه.ق.
۴. انصاری، شیخ مرتضی، *المکاسب*، مؤسسه دار الکتاب، تهران، ۱۳۶۴ ه.ش.
۵. بحرالعلوم، عزالدین، *بحوث فقیهه*، دار الزهراء، بیروت، ۱۳۹۳ ه.ق.
۶. بهنیا، عبدالحسین، *پدیده‌های پول*، بی نا، تهران، ۱۳۴۳ ه.ش.
۷. جبعی عاملی، زین‌الدین بن علی [شہید ثانی]، *الروضۃ البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة [شرح اللمعة]*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق.
۸. حائری، سیدکاظم، *الاوراق المالیه الاعتباریه*، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، مشهد (دومین مجمع بررسی‌های اقتصاد اسلامی، ۱۷-۱۵ شهریور ۱۳۶۹ ه.ش).
۹. حر عاملی، محمدبن حسن، *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۲ ه.ق.
۱۰. حسینی‌مازندرانی، موسی، *العقد المنیر فی تحقیق ما یتعلق بالدرهم و الدنانیر*، مکتبة الصدوق، تهران، ۱۳۸۲ ه.ق.
۱۱. خاوری، محمودرضا، *حقوق بانکی*، دانشکده علوم بانکی، تهران، ۱۳۶۹ ه.ش.

۱۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، مؤسسه لغت نامه دهخدا، تهران، ۱۳۲۵ - ۱۳۶۰ ه.ش.
۱۳. صدر، سید محمد باقر، البنك اللاریبی فی الاسلام، بی نا، بیروت، ۱۴۰۵ ه.ق.
۱۴. عاملی، ابی عبدالله محمد بن مکی [شهید اول]، اللمعة الدمشقیة، دار الناصر، بیروت، ۱۴۰۶ ه.ق.
۱۵. عثمان، محمد علی، فقه المعاملات، دراسة مقارنة، نشر دار المریخ، ریاض، ۱۹۸۶ م.
۱۶. قدیری اصلی، باقر، پول، مرکز نشر سپهر، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.
۱۷. همو، کلیات علم اقتصاد، مرکز نشر سپهر، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.
۱۸. ماری کرملی، انستانس، النقود العربیة و علم النمیات، بی نا، مصر، ۱۹۳۹ م.
۱۹. مدنی، علی اکبر، پول برای همه، بی نا، تهران، ۱۳۴۵ ه.ش.
۲۰. مطهری، مرتضی، ربا، بانک - بیمه، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۶۴ ه.ش.
۲۱. همو، نظری به نظام اقتصادی اسلام، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۶۴ ه.ش.
۲۲. یزدی، محمد کاظم، العروة الوثقی، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۰۹ ه.ق.

Money and its jurisprudential order

Faiiaz Qaraei
Assistant professor of Ferdowsi
University of Mashhad

Abstract

The money is one of the most important subjects that jurispudent without recognition of its nature, cannot issue right order about it. For, the nature of money during fourteen centuries has been changed and its nature today is different from the past times, consequently the laws of money also have been changed. Therefore, in this paper in order to recognize the nature of money and the genus of its worth, first the reasons and motivations of the money have been discussed. Then with regard to the nature of money and the genus of its worth, the laws of the today, like as *riba* (usury) with its different kinds (*muamili* and *qarzi*), *khums*, *zakat* and ... have been discussed.

Keywords: Pul (money), *riba* (usury) and *bai'* (sale).

Bibliography

- *Qura'n* Karim.
- Ansari, Sheikh Morteza. *Al-Makaseb*, Tehran, 1364 H.Sh.
- Bahr ul-Ulum, Ez ul-Din. *Bohouth Feghhiyyeh*, Beirut, 1393 H.Q.
- Behneya, Abd ul-Husain. *Padidahai Pul*, Tehran, 1343 H.Sh.
- Dehkhuda, Ali Akbar. *Lughat Nameh*, Tehran, 1325-1360 H.Sh.
- Haeri, Sayyid Kazim. *Al-Awraq al-Maleyyat ul-Etebareyyah*, Mashhad, 1369 H.Sh.
- Hurr Amili, Sheikh Muhammad Ibn Hassan. *Wasayel ul-Shia'h*, Beirut.
- Huseini Mazandarani, Musa, *Al-Eqd ul-Munir*, Tehran, 1382 H.Q.
- Ibn Khaldun, *Muqaddamah*, Tehran, 1366 H.Sh.
- Ibn Manzoor, Jamal Aldin. *Lesan al-Arab*, Beirut, 1408 H.Q.
- Khawari, Mahmud Reza. *Huquq Banki*, Tehran, 1369 H.Sh.

- Madani, Ali Akbar. *Pul barai Hama*, Tehran, 1345 H.Sh.
- Marikremli, Enstans. *Al-Nuqud al-Arabyya*, Mesr, 1939 A.D.
- Mutahhari, Morteza. *Nazari be Nezam Eqtesadi Islam*, Tehran, 1364 H.Sh.
- Ibid. *Reba, Bank-Bimeh*, Tehran, 1364 H.Sh.
- Osman, Mohammad Ali. *Feqh almoamelat*, Nashre Dar almerrikh, Reyaz, 1986.
- Qadiri Asli, Baqir. *Kulleyyat Elm Eqtesad*, Tehran, 1366 H.Sh.
- Ibid. *Pul*, Tehran, 1366 H.Sh.
- Sadr, Muhammad Baqir. *Al-Bank ul-Larabawi fi al-Islam*, Beirut, 1405 H.Q.
- Shahid Awwal. *Al-Loma*, Beirut, 1406 H.Q.
- Shahid Thani. *Sharh ul-Loma*, Beirut, 1403 H.Q.
- Yazdi, Muhammad Kazim. *Al orvat alvothqa*, Moasseseh a'lami, Beirut, 1409 H.Q.